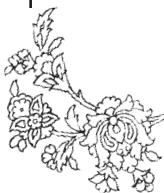


بررسی سروده‌های تمثیلی مهدی اخوان ثالث (م. امید) در

دو مجموعه شعر «زمستان» و «آخر شاهنامه»

سید احمد حسینی کازرونی^۱، یعقوب کیانی شاهوندی^۲



تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۰۲

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۱۴

چکیده

نویسنده‌گان در این مقاله، سروده‌های تمثیلی مهدی اخوان ثالث، در دو مجموعه «زمستان» و «آخر شاهنامه» را بازنحوانی و بررسی کرده‌اند. بدین منظور، درونمایه و محتوای تمثیل‌های به کار رفته در سروده‌های دو مجموعه شعر یادشده را با تکیه بر منابع معتبر، مطالعه و بررسی نموده و دریافته‌اند که شاعر در این دو مجموعه، به روشنی تازه دست یافته و اغلب شعرهای خویش را به شیوه‌ی تمثیلی و روایی سروده است. این تمثیل‌ها به‌ویژه در مجموعه‌ی زمستان، بیشتر از طبیعت و عناصر و پدیده‌های طبیعی محیط زندگی شاعر، مایه می‌گیرند. در این سروده‌ها، شاعر برای ترسیم مسائل اجتماعی و مفاهیم انسانی روزگار خود و برای بیان عواطف و احساسات درونی خویش، از تمثیل‌های گوناگون بهره گرفته است. تمثیل‌های به کار رفته در این سروده‌ها، اغلب بیانگر احساس پائس و شکست شاعر درباره مسائل اجتماعی و انسانی روزگار اوست.

واژگان کلیدی: اخوان ثالث، زمستان، آخر شاهنامه، تمثیل، سمبول.

۱ - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، ایران. sahkazerooni@yahoo.com

۲ - دانشآموخته‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، ایران. yaghoubkianish@yahoo.com

مقدمه

مهردی اخوان ثالث (م. امید) از برجسته‌ترین شاعران معاصر و موفق‌ترین رهروان شعر نیمایی و از پیشروان شعر امروز، به‌ویژه شعر نو حماسی و اجتماعی است. وی با زبانی برگرفته از سبک خراسانی و با پیوند آن با زبان رسمی و ادبی معاصر و آفرینش ترکیب‌های زبانی نوآین و وصف‌های گسترد و بهره‌گیری از تمثیل‌ها و با تکیه بر میراث فرهنگی و اساطیر ایرانی و بیان گزارشی و روایی خود، در میان معاصران نوپرداز، سبکی ویژه و ممتاز دارد؛ زبان سروده‌های او، زبانی حماسی و شکوهمند است که هم از زبان گویندگان خراسان دیروز مایه گرفته و هم مایه‌هایی از زبان مردم امروز و شعر نیما را در خود دارد؛ و از این جهت، می‌توان او را پیشوای «سبک خراسانی نو» نامید.

وی در مجموعه‌ی «زمستان»، شیوه‌ی بیان حماسی و اجتماعی خود را نشان می‌دهد و به زبان تمثیلی روی می‌آورد و در مجموعه‌های «آخرشاهنامه» و «از این اوستا» اوج شکوفایی و پختگی شعری خویش را نمایان می‌سازد.

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی سروده‌های نیمایی اخوان ثالث، شیوه‌ی بیان تمثیلی اوست که از میانه‌های دفتر «زمستان»، آغاز می‌شود و در مجموعه‌های «آخرشاهنامه» و «از این اوستا» ادامه می‌یابد و به اوج می‌رسد. شاعر احساسات درونی خویش و مسائل انسانی و اجتماعی روزگار خود را در پوشش تمثیل‌های گوناگونی که اغلب برگرفته از طبیعت هستند، بیان می‌کند. و این ویژگی سروده‌های او، شعری را پدید آورده است که مُهر سبک فردی وی را بر پیشانی دارد. از این رو این جنبه هنر او نیز شایسته بررسی و پژوهش است. از سوی دیگر، مطالعه و دقّت در تمثیل‌های شعر او، باعث می‌گردد که ذهن، متوجه دلالت‌های ویژه و اهداف و شیوه‌های کاربرد آن‌ها در سروده‌های شاعر گردد و در کار تأویل و تفسیر سروده‌های تمثیلی و روایی او اهمیّت

فراوان دارد. و هرچه در این زمینه، آشنایی و آگاهی بیشتر و عمیق‌تر باشد، خواننده لذت بیشتر می‌برد و تنشیات مختلف بین کلمات و معانی را بهتر درمی‌یابد. هدف از این پژوهش آن است که دانسته شود شاعر این تمثیل‌ها را چگونه و با چه هدف‌هایی در سرودهای خویش به کار گرفته است. بنابراین، در این مقاله، درون‌مایه و محتوای این سرودهای تمثیلی را به ترتیب در دو مجموعه‌ی زمستان و آخرشahnامه، به طور جداگانه تحلیل و بررسی می‌کنیم تا سیر تکاملی اندیشه‌های شاعر و شیوه‌ها و شگردهای تمثیل‌پردازی او در این سرودها مشخص گردد.

بحث و بررسی

۱- تمثیل

تمثیل در ادبیات فارسی، با معانی و مفاهیم گوناگون و گسترهای به کار رفته است؛ در بدیع، گاهی آن را برابر با «مثل» و «ارسال مثل» (proverb) دانسته و این گونه تعریف کرده‌اند: «آن است که عبارت نظم یا نثر را به جمله‌ای که مثل یا شبه مثل و متنضم مطلبی حکیمانه است، بیارایند.» (همایی، ۱۳۷۷: ۲۹۹)

تمثیل در مفهومی دیگر، صورتی از بیان است که معمولاً دو چیز یا دو امر را بر اساس تشبيه، مقایسه می‌کنند و در آن، «حال چیز دوم را به چیز اوّل همانند سازند و اصل در آن تشبيه است.» (حلبی، ۱۳۷۴: ۶۵) که این گونه‌ی تمثیل، در قرآن کریم نمونه‌های فراوان دارد.

اصطلاح تمثیل در ادبیات فارسی برای مفاهیم دیگری نیز به کار می‌رود که از آن جمله، می‌توان به مواردی چون فابل (fable) و پارابل (parable) و... اشاره کرد. (ر.ک. شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۷۲)؛ اما مفهوم و کاربردی از تمثیل که در این مقاله مورد نظر است، نوعی از تمثیل است که به انگلیسی «allegory» می‌گویند و در فارسی گاهی به «تمثیل رمزی» ترجمه کرده‌اند.

(ر.ک. پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۴۲) و «آن بیشتر حوزه‌ی ادبیات روایی» (داستان، حماسه و نمایشنامه)

است و حوادثی که در هر کدام از این انواع جریان دارد، می‌تواند تمثیلی از مجموعه‌ای امور عینی یا ذهنی دیگر باشد و به تعبیری فشرده‌تر می‌توان گفت آلیگوری بیان روایی گسترش یافته‌ای است که معنای دومی هم در آن سوی ظاهر آن می‌توان جست.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸، ۸۵-۸۶) در این مفهوم، تمثیل با رمز یا سمبل (symbol) و نماد، رابطه‌ی نزدیکی دارد و گاهی به جای آن به کار می‌رود؛ اما برخی میان سمبل و تمثیل در این مفهوم، تفاوت گذاشته‌اند و می‌گویند: «آثار تمثیلی را همه تقریباً به یک نحو می‌فهمند اما اثر سمبولیستی را ممکن است به انجاء مختلف فهمید. زیرا در آثار تمثیلی، اجزا یعنی سمبل‌ها با یکدیگر ارتباط دارند و فهم را هدایت و تصحیح می‌کنند.» یکی از ویژگی‌های بارز شعر نیمایی، پرداختن به مسائل اجتماعی با زبانی تمثیلی و نمادین است. شاعر با بهره‌گیری از عناصر محیط اقلیمی خویش به شیوه‌ای تمثیلی به بیان دردها و تنگناهای جامعه می‌پردازد. مهدی اخوان ثالث نیز در سروده‌های نیمایی خویش، با روی آوردن به زبان و بیانی تمثیلی، مسائل اجتماعی و انسانی جامعه روزگار خویش را از رهگذر تمثیل، گزارش می‌کند. تمثیل‌های او یکپارچه و منسجم است و محور عمودی خیال، بر آن حاکم. بعضی از این تمثیل‌ها را خود ساخته و بعضی دیگر را با درون‌مایه‌های عامیانه و اساطیری پرداخته است.

در این بخش، به بررسی درون‌مایه و محتوای سروده‌های تمثیلی اخوان ثالث در دو مجموعه شعر «زمستان» و «آخرشاهنامه» می‌پردازیم:

۲- زمستان

«زمستان» دومین مجموعه‌ی شعر اخوان ثالث است که چاپ نخست آن در سال (۱۳۳۵ه.ش) منتشر شده‌است. در آغاز دفتر زمستان، برخی چهارپاره‌های سروده‌شده در سال (۱۳۲۷ه.ش) را می‌بینیم اما دیگر سروده‌های این دفتر که اغلب در قالب نیمایی

است، تاریخ سال‌های (۱۳۳۰-ش) تا (۱۳۳۵-ش) را دارد. در این مجموعه است که «امید» شیوه‌ی بیان حماسی و اجتماعی خود را نشان می‌دهد و «از این نقطه می‌کوشد تا جز آنچه خود احساس کرده - خوب یا بد، امید یا ناامیدی، نفرت یا عصیان - هیچ چیز را در شعرش منعکس نکند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۱۱۹) در حقیقت، سبک و زبان ویژه‌ی او در سروده‌های دفتر زمستان به روشنی دیده می‌شود. او خود در مقدمه‌ی این دفتر می‌نویسد: «می‌کوشم که بتوانم اعصاب و رگ‌های سالم و درست زبانی پاکیزه و متداول را، - که اغلب تار و پود زنده و استخوان‌بندی استوارش از روزگاران گذشته است - به خون و احساس و تپش امروز (تا آن‌جا که من می‌توانم این وساطت و پژوهشکی را از عهده برآیم) بیوند بزنم. کوشش من در این راه است که درست و دقیق باشم و رفته‌رفته دست و پای احساس و فکرم را از کند و زنجیرهای «فن» آسوده کنم و این کوشش را پس از ارغون همچنان دنبال گرفته‌ام.» (اخوان‌ثالث، ۱۳۸۶: ۱۲) او همان‌طور که گفته‌است، در دفتر شعر زمستان، توانسته است با استادی تمام زبان خراسانی را در قالب آزاد نیمایی بریزد و شعری را پدید آورد که آن را نماینده‌ی «سبک خراسانی نو» می‌توان دانست. «این کتاب بود که شاعری با نام مهدی اخوان ثالث را شناساند و نمایاند که چهره‌ی شاعری او به هیچ‌یک از دیگر شاعران شبیه نیست. چهره‌ای که خاصه با شعر «زمستان» در عرصه‌ی شعر امروز تاییدن گرفت و نام او بر سر زبان‌ها افتاد. همه از او گفتند. از شاعر نومید «امید» نامی که جز حدیث حسرت و شکست بر لب ندارد.» (حقوقی، ۱۳۷۹: ۷۷) در این مجموعه، تجربه‌های شعری اخوان ثالث در زمینه‌ی شعر نیمایی، پیش از سروده‌شدن شعر زمستان نیز نمایان است؛ آن‌جا که قالب چارپاره کم‌کم کنار زده می‌شود و شعر «سترون» سروده می‌شود. شعری که کمایش از نظر قالب و شیوه‌ی بیان و محتوا با سروده‌های پیشین متفاوت است و گراش، اخوان به سر و دن شعر نمایه، را نشان می‌دهد. اخوان در این

۳۴ شعر، به زبانی تمثیلی روی آورده است. درون‌مایه‌ی یأس و بی‌امیدی -که وجه غالب درون‌مایه‌های شعر اخوان در دفتر زمستان است- نیز در این شعر تجلی یافته است:

-«بیارای ابر بارانی! بیارای ابر بارانی!

شکایت می‌کنند از من لبانِ خشکِ عطشانم.»

ولی باران نیامد...

-«پس چرا باران نمی‌آید؟»

سرآمد روزها با تشنگی بر مردم صحرا.

گروه تشنگان در پچ پچ افتادند

- «آیا این، همان ابر است کاندر پی هزاران روشنی دارد؟

و آن پیر دروگر گفت با لبخند زهرآگین:

-«فضا را تیره می‌دارد ولی هرگز نمی‌بارد.»

(اخوان ثالث، ۱۳۸۶: ۵۶)

این سروده که بخش پایانی آن را نقل کرده‌ایم، یادآور شعر «داروگ» نیمامست.

شاعر در این سروده با زبانی تمثیلی، ابر سیاه و خورشید و گروه تشنگان منتظر باران را توصیف می‌کند که به گفت و گو می‌پردازند؛ یعنی همان شیوه‌ای که در سروده‌های بعدی او می‌بینیم. وی در پایان با بیانی نومیدوار از زبان پیر دروگر به گروه تشنگان می‌گوید که این ابر، «فضا را تیره می‌دارد ولی هرگز نمی‌بارد.»

امید پس از شعر سترون چند سروده‌ی درخشان دیگر با نام‌های «سگ‌ها و گرگ‌ها» و «مرداب» در قالب چارپاره، «فراموش»، «فرياد»، «مشعل خاموش»، «اندوه»، «قصه‌ای از شب» و «برای دخترکم لاله و آقای مينا» در قالب آزاد دارد که همگی بسیار باحالت و مؤثر سروده شده‌اند و این سروده‌های نیمامی او نیز هیچ از سروده‌های معروف او کم ندارند. در این سروده‌ها اغلب، درون‌مایه‌های بی‌امیدی، بدینی، اندوه، دلتگی،

حضرت و بربادرفتگی آرزوها و خواسته‌های شاعر را می‌توان حس کرد؛ چنان‌که در شعر «مشعل خاموش» اندوه و حسرت و بی‌امیدی خود را با بیانی تمثیلی این‌گونه به تصویر می‌کشد:

لب‌ها پریده‌رنگ و زبان خشک و چاک‌چاک،
رخساره پر غبارِ غم از سال‌های دور،
در گوشه‌ای ز خلوت این دشت هولناک،
جوی غریب‌مانده‌ی بی‌آب و تشنه‌کام،
افتاده سوت و کور.

بس سال‌ها گذشته کز آن کوه سریلنگ،
پیک و پیام روشن و پاکی نیامده‌ست.
وین جوی خشک، رهگذر چشم‌های که نیست،
در انتظار سایه‌ی ابری و قطره‌ای،
چشمش به راه مانده امیدش تبه شده‌ست...

(اخوان‌ثالث، ۱۳۸۶: ۸۷-۸۸)

پس از این سرودها، در میانه‌های دفتر زمستان، شعر معروف «زمستان» را می‌بینیم که در سال (۱۳۳۴ه.ش) سروده شده‌است و برجسته‌ترین نمونه‌ی شعر نیمایی اخوان ثالث را نشان می‌دهد و آغازگر دوران تازه‌ای از شاعری اوست. این شعر «نمونه‌ی موفق نظریه‌هایی بود که اخوان در مقدمه‌ی چاپ اول زمستان نوشته بود او می‌خواست از خراسان به مازندران برود و ما می‌بینیم که در شعر زمستان این امر تحقق می‌یابد، زبان خراسانی در شعری نیمایی با مضمونی اجتماعی، مجموع شعر زمستان را تشکیل می‌دهد.» (محمدی‌آملی، ۱۳۷۷: ۱۳۶) اکنون بخش‌هایی از این شعر به یادماندنی را می‌خوانیم:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت،
سرها در گریبان است.

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ‌گفتن و دیدارِ یاران را.

نگه جز پیش پا را دید نتواند،
که ره تاریک و لغزان است.

وگر دست محبت سوی کس یازی،
باکراه آورد دست از بغل بیرون؛
که سرما سخت سوزان است.

نفس کز گرمگاه سینه می‌آید برون، ابری شود تاریک
چو دیوار ایستد در پیش چشمانت.

نفس کاین است، پس دیگر چه داری چشم
ز چشمِ دوستان دور یا نزدیک؟...
سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت.

هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دستها پنهان،
نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین،
درختان اسکلت‌های بلورآجین.
زمین دلمده، سقفِ آسمان کوتاه،
غبارآلوده مهر و ماه،
زمستان است.

(اخوان ثالث، ۱۰۷-۱۰۹: ۱۳۸۶)

امید در شعر زمستان، «محیط تنگ و بسته و خاموش، نبودن آزادی قلم و
بیان، نابودی آرمان‌ها، تجربه‌های تلخ، پراکندگی یاران و هم‌فکران، بی‌وفایی‌ها و

پیمان‌شکنی‌ها و سرانجام کوشش هرکسی برای گلیم خویش از موج به در بردن و دیگران را به دست حوادث سپردن» (یوسفی، ۱۳۷۱: ۷۳۸) را با زبانی رمزی و تمثیلی بیان می‌کند. این شعر نمایانگر فضای سیاسی و اجتماعی ایران پس از شکست ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است؛ در این شعر صدای شاعری به گوش می‌رسد که امیدهایش بر باد رفته و در فضایی سرد و تاریک قرار گرفته است؛ فضایی بسته و خفقان‌آور که در آن به هیچ‌کس حقیقتی به «دوستان دور یا نزدیک» هم امید و اعتمادی نیست.

این درون‌ماهیه احساسِ فریب‌خوردگی و بی‌امیدی و بدینی و بی‌اعتمادی او را در دیگر سروده‌های دفتر زمستان هم کمابیش می‌توان یافت:

پس اپن درہی ڈرف،

چای، خمیزه‌ی، چادو شده‌ی، غار سیاه،

پشت آن قله‌ی پوشیده ز برف،

نیست چیزی خبری.

ور تو را گفتم چیز دگری هست، نبود

جز فریب دگری.

(اخوان ثالث، ١٣٨٦: ١٢٠-١٢١)

یا در سروده‌ی «آواز کَرَک» می‌خوانیم:

—»...بَد... بَد... ره هر پیک و پیغام و خبر بسته است.

نه تنها بال و ییر، بال نظر بسته است.

قفسِ تنگ است و در بسته است...»

—«بَدَه... بَدَبَد... دروغین بود هم لبخند و هم سوگند.

دروغین است هر سوگند و هر لبخند
و حتی دلنشن آهان حفت تشنجه، بمنا ۷۰

(همان: ۱۵۲)

و سرانجام در سروده‌ی معروف «باغ من» می‌سراید:

گو بروید یا نروید هرچه در هرجا که خواهد یا نمی‌خواهد.

باغبان و رهگذاری نیست.

باغ نومیدان،

چشم در راه بهاری نیست.

(اخوان ثالث، ۱۳۸۶: ۱۶۷)

از دیگر سروده‌های موفق اخوان ثالث در مجموعه‌ی زمستان که پس از شعر زمستان آمده‌اند می‌توان سروده‌ی کوتاه «لحظه‌ی دیدار»، شعر بلند «چاوشی» و شعر «باغ من» را نام برد.

۳- آخر شاهنامه

مجموعه‌ی «آخر شاهنامه» در بردارنده‌ی شعرهایی است که اخوان ثالث در میان سال‌های (۱۳۳۵-۱۳۳۸ه.ش) تا (۱۳۳۸ه.ش) سروده‌است. چاپ اول این مجموعه در سال (۱۳۳۸ه.ش) انتشار یافت. با انتشار آخر شاهنامه، امید به عنوان پرچمدار «سبک خراسانی نو» معرفی شد. او که در دفتر زمستان به سروden شعر نیمایی روی آورده بود، در مجموعه‌ی آخر شاهنامه شکوفایی شعری خویش را در این شیوه نمایان می‌سازد. «در این کتاب، شاعر بیش یا کم، دست اندازه‌ای بیانی خاص نیما را پشت سر گذاشته و در جاده‌ی هموار زبان ویژه‌ی خویش به راه افتاده است، به همین دلیل، اگر کتاب زمستان فقط شامل چند شعر موفق اوست، در آخر شاهنامه چهره‌ی ممتاز او به عنوان شاعری طراز اول و صاحب سبک، در آئینه‌ی اغلب اشعارش پیداست.» (حقوقی، ۱۳۷۹: ۱۰۵-۱۰۶)

سرآغاز دفتر آخر شاهنامه شعر معروف «نادر یا اسکندر» است. این شعر که یکی

از زندان نامه های اخوان به شمار می آید، در قالب چهار پاره سروده شده است. شاعر در این شعر، جامعه‌ی خلقان زده‌ی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را ترسیم می‌کند و آن را همچون «مزار آبادی» می‌بیند که در آن حتی «وای جغدی» هم به گوش نمی‌رسد؛ همه‌ی غوغاهها و فریادها خفه شده و در سکوتی جاودان مدفون گشته‌اند: آب‌ها از آسیا افتاده‌است، دارها بر چیده، خون‌ها شسته‌اند.

جای رنج و خشم و عصیان بوته‌ها
پُشکُبْنَهای پلیدی رُسته‌اند.
مشت‌های آسمان‌کوب قوی
واشدده‌ست و گونه‌گون رسوا شده‌ست
یا نهان سیلی زنان، یا آشکار
کاکاهی پست گداری‌ها شده‌ست.

(اخوه ان ثالث، ١٣٧٨: ٢٠)

شاعر دستاوردهای خود و هم‌زمانش را «آش دهن‌سوزی» نمی‌بیند و «شب هولناکی» را که به امید رسیدن به روز طی کرده است، همچنان در پیش چشم خود می‌بیند. خود را تنها، در میان «شهری بی‌تپش»، در برابر «آن‌چه کفتار است و گرگ و روبه است» می‌بیند و هر بار که می‌خواهد فغانی برآورده باز می‌بیند صدایش کوتاه است و راه به جایی نمی‌برد. در بندهای پایانی شعر، «شاعر حالت تصرع آمیز مادرش را که برای نوشتن استغفارنامه - پوزش نامه یا توبه‌نامه- اصرار می‌ورزد، ترسیم می‌کند و چون برای نجات، «نادری» نمی‌بیند، آرزوی ظهرور «اسکندری» خون‌ریز را دارد.» (ظفری، ۱۳۸۰، ج: ۲: ۵۳۸)

باز می‌گویند: فردای دگر

صبر کن تا دیگری پیدا شود.

نادری پیدا نخواهد شد، امید!

کاشکی اسکندری پیدا شود.

(اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۲۵)

در بیشتر سرودهای مجموعه‌ی آخر شاهنامه باز همان اندیشه‌های بی‌امیدی و حسرت و شکست را که از میانه‌های دفتر زمستان آغاز شده بود، می‌بینیم که از آن جمله می‌توان به دو شعر «پیغام» و «قادسک» اشاره کرد.

در شعر زیبا و استوار «قادسک» می‌خوانیم:

قادسک! هان، چه خبر آوردى؟

از کجا، وز که خبر آوردى؟

خوش خبر باشی، اما، اما

گردِ بام و درِ من

بی‌ثمر می‌گردد.

انتظار خبری نیست مرا

نه ز یاری نه ز دیار و دیاری-باری،

برو آنجا که بود چشمی و گوشی با کس

برو آنجا که تو را منتظرند.

قادسک!

در دل من همه کورند و کرنند.

دست بردار از این در وطنِ خویش غریب.

قادسِ تجربه‌های همه تلخ،

با دلم می‌گوید:

کہ دروغی تو دروغ؟

کہ فریب تو فریب...

(اخوه انثالث، ١٣٧٨: ١٤٧)

در بعضی از این سرودها، مانند «چون سبوی تشنه» شکست و یأس اجتماعی به نوعی «شکست فلسفی» تبدیل می‌شود؛ از تهی سرشار، جو بیار لحظه‌ها چاری است.

چون سبوی تشنہ کاندر خواب بیند آب، واندر آب بیند سنگ،
دوستان و دشمنان را می‌شناسم من.

زندگی را دوست می‌دارم؛
مرگ را دشمن.

وای، امّا- با که باید گفت این؟- من دوستی دارم
که به دشمن خواهم از او التجا بردن.
جو پیار لحظه‌ها چاری.

(اخوان ثالث، ١٣٧٨: ٣١)

در بند اوّل این سروده، شاعر لحظه‌های عمر را توصیف می‌کند که پوچ و بیهوده می‌گذرند؛ تشبیه لحظه‌های عمر به جویبار، مصراع معروف حافظ: «بنشین بر لب جوی و گذر عمر بین» را به یاد می‌آورد. بیان نقیضی «از تهی سرشار»، اوج پوچی و بیهودگی عمر را می‌نمایاند. در بند دوم، انسانی محروم و مشتاق را می‌بینیم که در پس آرزوها و خواسته‌های خویش، خود را با خطر تباہی مواجه می‌بیند. او نیز مانند همه زندگی را دوست و مرگ را دشمن می‌دارد. اما این زندگی به گونه‌ای است که شاعر مه خواهد از دست او به مرگ بناه سرد.

در شعر «میراث»، اخوان به داشتن «پوستینی کهنه» (مجموعه‌ی فرهنگ و ادب گذشته‌ی ایران) که از «روزگارانی غبارآلود»، از پس نیاکانش برای او باقی مانده است، افتخار می‌ورزد. اما وقتی از نیاکان خود سخن می‌گوید، این پرسش برایش پیش می‌آید که:

«جز پدرم آیا کسی را می‌شناسم من؟

کز نیاکانم سخن گفتم؟»

(اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۳۳)

آری، او هرگز «نیا»‌ی دیگری را نمی‌شناسد؛ زیرا «تاریخ» چیزی از نیاکانش برای او بازگو نکرده است. چون هرگاه تاریخ می‌خواسته است که آن «مذهب دفترش» را با «پریشان سرگذشتی» از نیاکان او بیالاید، دستش می‌لرزید و قلم از دستش فرومی‌افتد؛ همین «تاریخ» هرگاه «امیر عادلی!» برمی‌خاست و فرمان می‌داد که دروغهای شاخ دار ما را بنویس، بی هیچ ترس و لرزی همه را می‌نوشت. اما شاعر از این موضوع، چندان غمی به دل راه نمی‌دهد زیرا او «پوستینی کهنه» دارد که از نیاکانش برای او سخن می‌گوید؛ «مرد هریگی» که دست به دست گشته و به او رسیده است و اکنون نوبت اوست تا این پوستین را به دیگران بسپارد. او نیز این پوستین کهنه را به فرزندش می‌سپارد و از او می‌خواهد که همچنان آن را «پاک و دور از رقعه‌ی آلدگان» نگاه دارد؛ اینک بند پایانی این سروده:

...پوستینی کهنه دارم من،

یادگار از روزگارانی غبارآلود.

مانده میراث از نیاکانم مرا این روزگارآلود.

های، فرزندم!

بشنو و هُشدار

بعدِ من این سالخورد جاودان مانند

با بر و دوشِ تو دارد کار

لیک هیچت غم مباد از این.

کو کدامین جبهی زربفت رنگین می‌شناسی تو

کز مرقع پوستینِ کهنه‌ی من پاک‌تر باشد؟

با کدامین خلعتش آیا بدل سازم

که‌م نه در سودا ضرر باشد؟

آی دختر جان!

همچنانش پاک و دور از رقعه‌ی آلدگان می‌دار.

(اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۳۸-۳۹)

یکی دیگر از سروده‌های ارجمند مجموعه‌ی آخرشاهنامه که مضمونی سیاسی و اجتماعی دارد، شعر «آخرشاهنامه» است. این شعر، حماسه‌ی درد و رنج و شکست ملت ایران در روزگار شاعر است. اخوان در این شعر، انسان امروز را در مقابل قرن معاصر می‌بیند. قرنی که در آن تکنولوژی بر عاطفه‌ی انسانی چیره شده‌است و با این که شب‌هایش به مدد چراغ‌های برق، چون روز روشن است، روزهایش بس تاریک و خفقان‌آور است. و با آن که از «مدارِ ماه» برگذشته، از «قرارِ مهر» بس دور است. قرنی که در آن، هواپیماهای بم‌افکن در انداز زمانی، سرزمینی را ویران و با خاک یکسان می‌کنند. شاعر پایتحت این چنین قرنی را جست‌وجو می‌کند و می‌خواهد آن را فتح نماید:

هان کجاست؟

پایتحت این بی‌آزرم و بی‌آیین قرن.

کاندر آن بی‌گونه‌ای مهلت

هر شکوفه‌ی تازه‌رو بازیچه‌ی باد است.

همچنان که حرمت پیران میوه‌ی خویش بخشدیده

عرصه‌ی انکار و وهن و غدر و بیداد است...

...بر به کشتی‌های خشم بادبان از خون،

ما برای فتح سوی پایتخت قرن می‌آییم.

تا که هیچستان نُه تویِ فرَخِ این غبارآلود بی‌غم را

با چکاچاکِ مهیبِ تیغ‌هاماں، تیز

غَشِ زهره‌درانِ کوس‌هاماں، سهم

پرَشِ خاراشکافِ تیر‌هاماں، تند

نیک بگشاییم.

(اخوان‌ثالث، ۱۳۷۸: ۸۱)

«فضای کلی شعر حکایت از رؤیای شاعری می‌کند که دوره‌ی زرین تاریخ قوم را به یاد آورده و خود را در آن ملکوت گمشده می‌بیند او همانند رامشگران حمامی اقوام آغازین، دیگران را برمی‌انگیزد تا برای پیروزی‌ها و در شعر برای فتح پایتخت این دژ‌آیین قرن پرآشوب... از جای برخیزند و دست به سلاح ببرند، شیشه‌ی عمر دیوان را بربایند... اما همین رامشگر زمانی که به جهان واقعیت می‌آید، می‌فهمد که دیگر این رجزخوانی‌ها بیهوده است و تیغ و شمشیر قوم، زنگ خورده و از کار افتاده و سکه‌هایش در بازار خریدار ندارد. او فقط در رؤیا می‌تواند «قصر زرنگار صبح شیرین‌کار» را مشاهده کند.» (دستغیب، ۱۳۷۳: ۲۳۴) و با نامیدی و حسرت می‌سراید:

ما فاتحان شهرهای رفته‌بربادیم.

با صدایی ناتوان‌تر زآن که بیرون آید از سینه،

راویان قصه‌های رفته‌ازیادیم.

کس به چیزی یا پشیزی برنگیرد سکه‌هاماں را.

گویی از شاهی است بیگانه.

یا ز میری دو دمانش منقرض گشته.

گاهگه بیدار می خواهیم شد زاین خواب جادویی،

همچو خواب همگنان غار،

چشم می‌مالیم و می‌گوییم: آنک، طرفه قصر زرنگار صبح شیرین کار.

لیک بی مرگ است دقیانوس.

وای، وای، افسوس.

(اخوان ثالث، ١٣٧٨: ٨٥-٨٦)

نُسْخَة

تأمل در سرودهای تمثیلی اخوان ثالث در دو مجموعه‌ی «زمستان» و «آخر شاهنامه» نشان می‌دهد که شاعر، حالت‌ها و احساسات درونی و گرفتاری‌های زندگی اجتماعی و انسانی روزگار خویش را در پوشش تمثیل بیان می‌کند. هدف شاعر از کاربرد این تمثیل‌ها، گزارش رویدادهای اجتماعی و مفاهیم انسانی است که بیان آن‌ها با زبان مستقیم و بی‌پرده، امکان‌پذیر نبوده است.

در اغلب سرودهای دفتر زمستان، درون مایه‌های بی‌امیدی، بدینی، اندوه، دلتنگی، حسرت و بربادرفتگی آرزوها و خواسته‌های شاعر، احساس فریب‌خوردگی و به اعتمادی دیده می‌شود.

در بیشتر سروده‌های مجموعه‌ی آخر شاهنامه نیز همان اندیشه‌های بی‌امیدی و حسرت و شکست را که از میانه‌های دفتر زمستان آغاز شده بود، می‌بینیم و در بعضی از آن‌ها، شکست و یأس اجتماعی به نوعی شکست فلسفی تبدیل می‌شود. تمثیل‌های به کاررفته در این سروده‌ها نه بسیار دشوار و پیچیده‌اند که خواننده

از فهم آن‌ها بازماند و نه چنان ساده و آسان‌یاب که همه‌ی معنی و مفهوم خود را به خواننده بنمایانند؛ بلکه حالتی بینابین دارند. این تمثیل‌ها به‌ویژه در مجموعه‌ی زمستان، اغلب از طبیعت و عناصر و پدیده‌های طبیعی محیط زندگی شاعر، مایه می‌گیرند.

فهرست منابع

۱. اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۷۸)، آخر شاهنامه، چ چهاردهم، تهران: مروارید.
۲. _____، (۱۳۸۶)، زمستان، تهران: زمستان.
۳. پورنامداریان، تقی، (۱۳۷۵)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.
۴. حلبی، علی اصغر، (۱۳۷۵)، تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی، چ. چهاردهم، تهران: فردوس.
۵. حقوقی، محمد، (۱۳۷۰)، شعر زمان ما، چ هفتم، تهران: نگاه.
۶. دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۷۳)، نگاهی به مهدی اخوان ثالث، تهران: مروارید.
۷. شفیعی کدکنی، محمد رضا، صور خیال در شعر فارسی، چ. سیزدهم، تهران: آگاه.
۸. _____، (۱۳۹۰)، حالات و مقامات م. امید، تهران: سخن.
۹. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، انواع ادبی، چ. دهم، تهران: فردوس.
۱۰. ظفری، ولی الله، (۱۳۸۰)، حبسیه در ادب فارسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
۱۱. غلام رضایی، محمد، (۱۳۷۷)، سبک‌شناسی شعر فارسی از رودکی تا شاملو، تهران: جامی.
۱۲. محمدی آملی، محمد رضا، (۱۳۷۷)، آواز چگور، تهران: ثالث.
۱۳. همایی، جلال الدین (۱۳۷۷)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، چ چهاردهم، تهران: هما.
۱۴. یوسفی، غلامحسین، (۱۳۷۱)، چشممه روش، چ چهاردهم، تهران: علمی.

